اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

چون بحث راجع به اين حديث سوم زراره به اصطلاح صحيحه ثالثه زراره اليقين لاينقض بالشک، ديگر نمی­دانم حالا گفتيم يک کمی هم باز يک مختصری از بحث باز خارج بشويم راجع به اين، عرض کردم که شواهد حاکی است که اهل سنت اليقين لايزول بالشک يا لايزال بالشک را دارند، لايزول بيشتر و خود من نتوانستم بيابم احتمالی که من می­دهم از قرن­های چهارم و پنجم اين متن در ميان اهل سنت آمده، آن وقت اين متن را انطباق دادند بر چندتا قاعده يکش استصحاب است در صورتی که الآن در کتب ما وقتی لاتنقض اليقين بالشک را می­آوريم فقط استصحاب اراده می­شود در اهل سنت اليقين لايزول بالشک ده دوازده قاعده چهار پانزده قاعده را از توش، حتی اصالة الحقيقه را هم از اين در آوردند يعنی اگر شک کردید معنای حقيقی و مجازی، معنای حقيقی اراده شده به قاعده اليقين لايزول بالشک،

س: اصل عدم نقل ديگر يک جورايي هم

ج: بلی آقا؟

س: عدم نقل و اين­ها

ج: بلی اين­ها، اصل عدم نقل مال مسأله وضع است آن­جا بر می­گرده، نه در استعمال، استعمال کرده نمی­دانم حالا معنای حقيقی را اراده کرده يا معنای مجازی، در آن­جا بنا اصحاب بر اصالة الحقيقه، بنای اصوليين کلاً بر اصالة الحقيقه است ديگر، آنها اصالة الحقيقه را يکی از مصاديق اليقين لايزول بالشک است، می­خواهيد هم بخوانيد عبارت الاشباه و النظاير سيوطی، يازده­تا، دوازده­تا قاعده از همين اليقين لايزول بالشک، يکش استصحاب است، اما ماها در متون خودمان از اين اليقين لاينقض بالشک فقط استصحاب را در آورديم البته مرحوم شيخ اشاره می­کند به قاعده يقين و آن قاعده يقين را اين جور به اصطلاح معنی می­کنند که اگر انسان يقينی داشت بعد برايش شک پيدا شد رو همان حالت يقين بماند از يقين دست بر ندارد، خب طبيعتاً چنين قاعده عقلائی هم نيست حالا انسان يقين داشت بعد يقينش تزلزل پيدا کرد حتماً بايد به يقين، چون به هر حال يقين و شک حالت نفسی است حالا نفسی يک نوع ارتباط خاصی با خارج دارند، اين طور نيست که حالا اگر من يقين پيدا کردم بعد شک کردم بايد حتماً رو يقينم بمانم، همچو نه نکته عقلائی دارد نه نکته عقلی که انسان تصورش را بکند، اين را مرحوم شيخ دارد قاعده مقتضی و مانع را هم مرحوم شيخ دارد، قاعده مقتضی و مانع اصطلاحاً مراد اين است که اگر شما يک چيزی را يقين داشتيد با آن چيزی که شک پيدا می­شود آن يقين­تان را به اصطلاح متزلزل نکنيد، آن وقت اين را تطبيق کردند به قاعده مقتضی و مانع، و مراد از قاعده مقتضی و مانع در اصطلاح شيخ، چون مرحومی بعدها مرحوم آقای حاج شيخ هادی تهرانی يک جور ديگر قاعده مقتضی و مانع را معنی کرده، قاعده مقتضی و مانع اين است که اگر از اجزاء مقتضی پيدا شد شک در مانع کرديم اصالة عدم مانع جاری می­شود حالا می­خواهيم به لغت ديگر بگوييم، اين در اجزاء علت که مقتضی و شرط و عدم المانع است مقتضی و شرط بايد احراز واقعی بشوند اما نسبت به مانع می­توانيم با اصل احراز بکنيم، خلاصه­اش يک تفريقی بين اجزاء علت بگذاريم مثلاً اگر ديديم کسی آتشی را طرف خانه کسی انداخت نديديم که بسوزاند احتمال داديم مانعی بوده که اين آتش نرفته پايين، با اصالة عدم مانع اثبات می­کنيم که مانعی نبوده پس اين آتش رفته پس سوزانده، پس ايشان احرق دار فلان، پس ايشان برود در دادگاه شهادت بدهد که من نديدم که ايشان احرق، يک دفعه می­گويد من شهادت می­دهم که آتش را پرتاب کرد، به همانی که ديد، يک دفعه می­گويد نه من شهادت می­دهم که ايشان سوزاند و نمی­داند اصلاً مانعی بود، شايد هم مثلاً آهنی چيزی بوده مانعی بوده آتش پايين نرفته، احتمالاً توری بوده چيزی بوده پايين،

س: شيخ هادی اين جوری معنی کرده

ج: نه نه،

س: شيخ

ج: شيخ،

س: شيخ بلی

ج: که از قاعده مقتضی و مانع را به اين معنی، اين را اسمش را گذاشتند قاعده مقتضی و مانع ليکن مرادشان اين است مقتضی و شرط بايد احراز بشود، مانع، عدم مانع احراز نمی­خواهد اصل عدم مانع است اين عدم مانع به اين معنی، ديگر اين هم واضح است که نکته عقلائی ندارد، تفکيک بين اجزاء علت واقعيت علمی ندارد، يک چيزی هم شبيه اين در استصحاب عدم به اصطلاح استصحاب عدم ازلی مرحوم نائينی دارد که حالا ديگر وارد آن بحث نشويم باز خارج می­شويم،

س: بعضی­ها هم عدم مانع را کافی می­دانند، يکی آمد در خانه مان گفت مانعی نيست خدمت برسيم، گفتم مانع نيست ولی مقتضی موجوده

ج: مقتضی موجوده، بلی عدم مانع را کافی

س: اشباه و نظائر که فرموديد عنوان کتاب اولش را آورده گفته فی الشرح القواعد الخمس التی ترجع اليها جميع مسائل الفقه،

ج: اليقين لايزول گفته ربع فقه، خمس فقه برايش مبتنی است

س: بلی بعد هم گفته، گفته که اين

ج: يکش الاعمال بالنيات است يکش لاضرر است چندتا قاعده را ايشان آورده که کل فقه بر اين­ها مبتنی اند

س: بعد می­گويد که بلکه مذهب شافعی چهارتا قاعده است که بعد خلاصه می­گويد اول اين مقدمات را می­گويد بعد می­گويد الاولی اليقين لايزال بالشک و اصل ذلک قوله صلی الله عليه و سلم ان الشيطان ليأتی احدکم

ج: اين مال نماز است حديث نماز،

س: فاقول احدثت فلاينصرف و لاينصرف حتی يسمع صوتاً او يجد

ج: ريحاً اين روايتی را که آورده که ربع فقه برش مبتنی است می­گويد اصلش اين روايت است که در باب نماز اگر شکی مثلاً در ريحی کرد اين کار را بکند دقت فرموديد اصل را اين گرفته، حالا بعضی علماء لاتنقض اليقين بالشک را گرفتند، باز يک کمی بهتر است اين جهات، خيلی مبتذل گرفتند، ربع فقه بر اين مبتنی بشود يا خمس فقه بر اين مبتنی بشود، الی آخره بلی بعد

س: بعد هم می­گويد فوائدی، می­گويد که فوائدی که مبتنی

ج: حالا تصادفاً اليقين، لاتنقض اليقين، لايزول بالشک نيست، اين­ها استظهار، و لذا من دنبال اين افتادم که گفته؟ به نظرم قرن چهارم، پنجم آمد نمی­دانم حالا نمی­دانم از کجا پيدا کردم و اين بعد شد يک قاعده کلی بعد شد ربع فقه و خمس فقه بر او بنا بشود نه استصحاب که ما می­گوييم، بعد می­گويد که،

س: بعد يک خرده جلوتر می­گويد وارد قاعده که می­شود صفحه 50 آن صفحه 7 جلد يک بود می­گويد اعلم ان هذه القاعده فادخلوا فی جميع ابواب الفقه و المسائل المخرجه عليها تبلغ ثلاثه ارباع الفقه و اکثر،

ج: سه چهارم فقه روی قاعده اليقين لايزال بالشک

س: بعد اين­جا اين مسائلش است بعد می­گويد که فاقول يندرج فی هذه القاعده عدة القواعد، بعد يک سری قواعد دارد که

ج: حالا بگوييد

س: منها قوله الاصل بقاء ماکان علی ماکان،

ج: استصحاب، استصحاب را يکی از فروعش گرفته، آقايان ما اصلاً لاتنقض را فقط استصحاب گرفتند، با اين­که اين لاتنقض اليقين اليقين لايزال شبيه همان است ديگر اليقين لايزال بالشک دقت کرديد، دو منها

س: خود محقق چيز زده اين را محقق عنوان زده الاصل برائة الذمه

ج: اين هم اليقين لايزال بالشک

س: بعد

س: ما هم داريم ديگر استصحاب را از ادله برائت گرفتند

ج: مثلاً گرفتند استصحاب عدم جعل مثلاً يک چيزی شبيه اين بعد

س: ديگر می­گويد قال الشافعی اصل من بنی عليه الاقرار انی اعمل اليقين و اطرح الشک

ج: بُنِی عليه الاقرار، اقرار هم اقرار العقلاء را هم از همين قاعده اليقين لايزال بالشک گرفته دقت می­کنيد خيلی، حالا

س: خيلی اين ديگر تا بيست، سی صفحه می­رود من شک، شيئاً اولی

س:

44: 7

ج: ممکن است باز در بياورد غرض اين­که قواعد زيادش که يکش استصحاب است يکی هم اصالة الحقيقه را می­گويد به نظرم دوازده، حالا می­گويي بيست­تا نه، به نظرم يا دوازده يا سيزده­تا

س: خيلی اين بحث صفحاتش طولانی است، الاصل فی کل حادث

0: 8

ج: اصالة عدم تأخر الحادث به اصطلاح

س: الاباحه

ج: اصالة البرائه

س: الاصل فی الابضاع التحريم

ج: ابضاع جمع بضع يعنی زن، در زن اگر شک بشود احتياط که ما می­گوييم، اصالة الاحتياط در فروج ايشان تعبير کرده الاصل فی الابضاع التحريم تعبير

س: بعد تعبيرش همان که فرموديد الاصل فی الکلام الحقيقه، تعارض الاصل و الظاهر، تعارض الاصلين، تعارض الظاهرين،

ج: خيلی عجيب است، يک عجيب بحثی را و عرض کردم تا آنجايي که ما می­دانيم الآن در متون علمی که از دنيای اسلام است، اگر آن متن تحف العقول را قبول کنی اولين کسی که گفته اميرالمؤمنين است، در حديث اربعه مأة فان اليقين لاينقض بالشک، بعد هم اين روايتی که مال امام باقر و اين­هاست که لاتنقض اليقين بالشک، اين روايتی که ديروز خوانديم عن احدهما عليهما السلام بود، آن روايت اول عن الباقر عليه السلام عن ابی جعفر بود يعنی نسبت داده شده به ابی جعفر، خب پس معلوم شد که اين لاتنقض اليقين بالشک ايشان، حالا من چون اسم قاعده مقتضی و مانع را بردم، مرحوم آقای تهرانی عقيده­اش اين است که قاعده مقتضی و مانع به معنای ديگر و آن معنايش اين است که اگر يک چيزی به اصطلاح ايشان تعبير مقتضی، سبب يک اثری بود يعنی يک نکته­ای بود که يک آثاری داشت، اگر شک کرديم آن آثار را مترتب بکنيم تا يقين به زوال آن سبب پيدا کنيم، خوب دقت کنيد مثلاً وضوء گرفتيم وقتی وضوء گرفتيم اين آثار دارد می­شود نماز خون می­شود دست به مصحف زد آثار اگر شک کرديم ما همان آثار وضوء را بار کنيم يعنی چشم­ما بيفتد به همان وضويي که گرفتيم آن وضوء را همين جور ادامه بدهيم تا يقين پيدا بکنيم که وضوء نيست وضوء از بين رفت، ايشان مقتضی و مانع يعنی اگر يک مقتضی آمد اين مقتضی اثر خودش را می­گذارد اگر شک در مانع کرديد شما به اين مانع ديگر، يعنی شک مزيل، مانع مزيل اين مانع، اين مزيل آنی که تمانع باش دارد باش تضاد دارد جمع نمی­شود شما ترتيب اثر ندهيد تا آن سبب از بين برود يقين به زوال سبب پيدا بکند البته ايشان من شايد مثلاً يکی دو سال قبل من کتاب ايشان را ديدم ما شايد در بيست سال قبل هم در دوره اول به ذهن من می­آمد ايشان گذاشته بود اصل بقاء اسباب، اسمش را من خودم، ايشان گذاشته بود مقتضی و مانع ايشان اصلاً می­گويد و لذا هم در اين روايت اول که عمده مقام است، لانک کنت علی يقين من وضوئک دارد، ندارد کنت علی يقين من طهورک، نمی­گويد طهور،

س: سبب را آورده

ج: سبب را آورده، لذا عده­ای از اين آقايون معاصر ما شيخ هم متعرض اشاره اجمالی دارد با اين­که اين حديث اين مثبت است، چون آنی که در نماز معتبر است طهارت است نه وضوء لا صلاة الا بطهور، چون يک قاعده­ای گذاشتند آقايون، چون اين تعبدی است آقای رضايي، چون اين تعبدی است يک قاعده گذاشتند که اصل جای جاری می­شود که موضوع لسان دليل باشد يعنی يک دليلی را که می­بينيم بايد اصل بيايد موضوع لسان دليل را اثبات بکند، اگر لازمه­اش را اثبات کرد می­شود اصل مثبت و قابل قبول نيست اين اشکال معروف اين است اين اشکال هم اخيراً شده از زمان شيخ به اين ور اين اشکال شده، ندارد لانک کنت علی يقين من طهورک، چون آنی که داريم لاصلاة الا بطهور، البته لا صلاة الا بطهور بضم طاء طهور يک لفظی است احتمالاً عبری به معنای طهارت، البته خود ايشان هم طهارت می­گويند همين کتاب مشنا، شش­تا کتابش، ششمش طهارت است، من دارم چون به عربی، اين

س: طهور را طهارت

ج: طهور می­گويند و طهارت، طهور لفظ عربی است،

س: بلی

ج: طهور احتمالاً حالا مبالغه باشد بناشان بر اين است که مبالغه نباشد شبيه اسم آلت باشد مثل سحور، يعنی فرق گذاشتند سحور يعنی سحری خوردن، سَحور يعنی مايؤکل فی السحر، طَهور و طُهور آن وقت در کتب طيب قديم هم همين کار را کردند مثلاً سنون يعنی آدم به دندان­هايش مثلاً چيزی بزند سَنون يا يستن به، آنی که به دندان می­زند نشوق يعنی چيزی را استنشاق بکند به دماغش، نشوق به اسم مصدر آن وقت نشوق مايستنشق به، يعنی اين در لغت عرب زياد است،

38: 12

در کتب زياد است که يکی از آن­ها هم که در روايت هم مطرح شده اما چيز، مصدرش نيامده لُدود است دارد اهل سنت که پيغمبر اُغنی عليه، بعد لَدّوه لد لدود در لغت طيب قديم يعنی بيمار مثلاً بی­حال است افتاده، يک مقدار دارو را جمع می­کند از يک گوشه دهن وارد دهنش می­کنند اين را اصطلاحاً می­گويند لدود تا حالا نشنديد دارد که لدوا رسول الله بی­هوش شدند بعد مقدار دارو در دهان ايشان ريختند آن وقت اين طور دارند وقتی که به بهوش گفتند چه کار کرديد؟ گفتند که ما لددناک مثلاً اين فرمود لدو من فی المجلس، الا عمی، تمام اين­ها را هم مثلاً شبهه اين­که اين سم بودش درش مثلاً، می­گويند احتمال سم، الا عمی العباس، هرکسی در اين اتاق هست اين را همين دارو را در دهنش بريزيد الا عموی من عباس اين دارد سنی­ها اين حديث، اين ضبطش اين طوری است لدود مصدر است يعنی چيزی را در دهان ريختند به همان ترتيب، لدود مايلتد به، مايلد به، نَشوق و نُشوق، طَهور و طُهور، سَحور و سُحور، اين در لغت عربی است پس التراب احد الطهورين، لاصلاة الا بطُهور، يکی را طُهور بخوانيد يکی را طَهور بخوانيد، و انزلنا من السماء ماءً طَهوراً آن­جا طَهور است يعنی ما يتطهر به، اما لاصلاة الا بطُهور، طهور يعنی طهارت، دقت کنيد اين هم ضبط آن کلمه،

س: البته طهارت هم طهور است، و استعمال طَهور مشروط بالنية

ج: استعمال طَهور آن­جا در تعريفی که در لمعه آمده استعمال طهور مشروط بالنيه، آن­جا طَهور است طُهور نيست، آن تفسير طهارت اين است عرض کنم که در لمعه آمده که مرحوم صاحب، شارح هم مرحوم شهيد می­گويد دور لازم می­آيد الی آخره، علی ای حال البته تصريح نمی­کند به دور لازمه کلامش علی ای حال خوب دقت بفرماييد اگر اين استصحاب ناظر بود به اين معنای که استصحاب است بايد بگويد که انک کنت علی يقين من طهورک، چرا؟ اين نکته فنی روشن شد چرا؟ چون موضوع لسان دليل طهور است اين می­خواهد با اصل بايد طهور را اثبات بکند، اما می­گويد لانک کنت علی يقين من وضوئک، آن هم همين طور است وُضوء و وَضوء دوتا داريم وُضوء مصدر است، وَضوء مايتوضأ به، غسول و غُسول و الی آخره اين باب يک بابی است که در لغت عرب جريان دارد پس لذا هم اشکال کردند، لذا مثل آقای خمينی ايشان اشکال قوی می­کند که اين مشکل است به خاطر اين­که مثبت است ايشان، ايشان مثبت را مثبت مطلقاً قبول ندارد ولو واسطه خفی باشد فرق بين واسط جلی، آقايون غالباً همان طور که واسطه خفی است اشکال ندارد، مرحوم شيخ محمد حسين، آقای شيخ هادی می­گويد اين شاهد است يعنی البته من عين عبارت ايشان در ذهنم نيست ليکن اجمالاً که اين­جا اين يک قاعده ديگری است اين استصحاب نيست اين يک قاعده ديگری است هر وقت شما يک به اصطلاح سببی را ايجاد کرديد اگر شک شد در ترتيب آثار آثار را بار بکنيد تا يقين به زوال سبب پيدا کنی، تا يقين به زوال سبب پيدا نکرديد شما، اين هم يکی از معانی است که ايشان به عنوان قاعده مقتضی و مانع، من اسمش را گذاشتم قاعده اصالة بقاء اسباب، آن وقت دوره اول، چون کسی نديده بودم من، کتاب ايشان را نديده بودم و نمی­دانستم، من به ذهنم آمده بود همين اشکال که اين اصلاً حديث ناظر به نکته ديگری است ناظر به استصحاب نيست، حالا اين يک بحث، چون به اين مناسبت هم وارد شديم پس اين لاينقض اين حديث سوم اين طور که ايشان ديروز خواندند که مثلاً ايشان گفتند مال استصحاب است انصافاً اين مال استصحاب نيست اين اصلاً ربطی چون دارد و لايخلط احدهما بالآخر اين­ها که به استصحاب نمی­خورد،

س: معنای مرحوم فيض داشت اشاره کردند در عبارات چيز، آن خيلی خوب است و تقريباً به فرمايش شما هم نزديک است

ج: به نظرم عبارتی را از شيخ نقل کردند شيخ انصاری،

س: وافی

ج: بخوانيد بخوانيد

س: دارد که، داريد عبارتش را

س: بخوانيد

س: من چشم­هايم يک کمی ضعيف است اگر داريد بخوانيد و الا

س: ذيل همين لاينقض اليقين

ج: و لايخلط احدهما بالآخر صحيحه

س: هر عبارتش را توضيح می­دهد و جمع می­کند با عقيده شيعه که

ج: حالا کامل عبارتش

س: ما از خود چيز می­خوانم

ج: بخوان از فيض بخوان چون ديروز مجملاً از کتاب آقای سيستانی خواندند از تقريرات اجمالاً حالا کاملش را بخوانيد، ديگر حالا که رفتيم روی کلمه يک توضيح حالا اين متن شناسايي بشود و متن عجيبی است انصافاً انصافاً شبهه­ای اين­که اصلاً از امام صادق نشده باشد خيلی قوی است چون در هيچ جای ديگر نيامده و در اين کتابی که عرض کردم حديث اربعه مأه آن هم خيلی قبولش مشکل است اشکالات سندی­اش قوی است آن،

س: از يک طرف هم چون در بين اهل سنت اين

ج: نيامده، بعدی­ها آوردند

س: تعبير

ج: بلی پيدا نکردم اين زمان پيدا نتوانستيم من خودم هم احتمال می­دهم از قرن چهارم، پنجم اصلاً راه افتاده باشد،

س: آن باشد پس از شيعه گرفته،

ج: از شيعه گرفتند احتمالاً از شيعه گرفتند آن وقت نقض هم به معنای زوال نه به معنای سست شدن، دقت کرديد چون نقض دوتا معنا می­دهد يکی معنای زوال است يکی معنای سست شدن است، مرحوم شيخ به معنای سستی گرفته، نقضت الحبل، اما اگر آن باشد لايزول به معنای زوال گرفتند،

س: اول قطع مرحوم شيخ قطع می­گيرد، النقض قطع،

ج: نه نه می­گويد

س: نقضت الحبل يعنی قطعت ديگر

ج: نه قطعت نيست نه، به اصطلاح چيز را طناب را باز کردند که

س: نقضت غزلها بعد

ج: نقضت من بعد قوة، انکال است ديگر خوب دارد انکال اين بعد از اين که قوی بود سست شد نقضت الحبل يعنی موهوم شد نه اين­که قطع شد، قطع نيست نه،

س: نخ­هايش را باز کرد

ج: بلی نخ­هايش را باز کرد که بعد کندن، جدا کردنش آسان شد بفرماييد عبارت وافی را بخوانيد

س: جلد هشت

ج: از چاپ جديد

س: بلی صفحه 980 در ذيل همين حديثی که از کافی خوانديم فرمودند بيان: لاينقض اليقين بالشک يعنی لايبطل الصلاة ثلاثاً المتيقن فيها بسبب الشک فی الرابعه و ان

ج: اين يک مبنای بوده عده­ای از اهل سنت که مجرد اين­که شک کرد باطل بکند، می­گويد لاينقض يقين را باز به معنای چه گرفته؟ به معنای همان سه رکعت که متيقن است، يقين را به معنای متيقن گرفته، آن سه رکعتی را که يقيناً درست خوانده باطلش نکند نقض را هم به معنای زوال گرفته، دقت کرديد با اين مقدماتی که عرض می­کنيم، توضيح، لاينقض بلی،

س: بلی

ج: خلاف ظاهر است مطالب­شان احتمالش قوی است

س: اين يک بخش، و لايدخل الشک فی اليقين يعنی لايعتد، يا لايعتدَ بالرابعه المشکوک فيها بان يضمها الی الثلاث و يتم بها الصلاة من غير تدارک، و لايخلط احدهما بالآخر

ج: ايشان لايدخل را به، يعنی اولی به يک مبنای اهل سنت که گفتند نماز باطل می­شود با شک، دومی با يک مبنای اهل سنت گفتند بنا بر اقل بگذار استصحاب بکن، رکعت چهارم را اضافه بکن، ايشان

س: اين کار را هم نکن

ج: اين کار را هم نکن، می­خواهد بگويد امام مرادش اين است که اين کار را نکن، خيلی خوب بفرما، خب استصحاب همان است ديگر اصلاً بلی بفرماييد،

س: بلی می­گويد و لايخلط احدهما بالآخر عطف تفسيری بالنهی عن الادخال و لکنه ينقض الشک،

ج: اين را هم در ادامه همان گرفته،

س: يعنی فی الرابعه بان لايعتد بها فی اليقين يعنی بالاتيان برکعة

ج: شک را به معنای مشکوک گرفته، رکعت چهارم که مشکوک است، شک را هم به معنای يقين و معنای متيقن گرفته شک را هم به معنای مشکوک گرفته دقت می­کنيد اين توضيح عبارات ايشان روشن،

س: و يتم علی اليقين يعنی يبنی علی الثلاث المتيقن فيها

ج: يبنی به همان معنای که من ديشب عرض کردم به آن يقينش بنا بکند يعنی به عبارت اخری، بيارد يک نماز مستحبی اضافه بکند تا اين نماز تکميل بشود بفرماييد

س: بعد هم به اين­که اين وضعيت نماز چيز معلوم نشد که فصل است وصل است چه است؟ معلوم نشد بخوانم عبارت را

ج: بخوانيد ديگر حالا بنا شد

س: بلی و لم يتعرض فی هذا الحديث بذکر فصل رکعتين و بالرکعة المضاف الی الاحتياط و وصلها کما تعرض فی الخبر السابق و الاخبار فی ذلک مختلفه و فی بعضها اجمال کما ستعرف عليها و طريق التوفيق بينها التخيير کما ذکره فی الفقيه و يأتی کلامه فيه و ربما يسمی الفصل بالبناء علی اکثر، و الوصف بالبناء علی الاقل و

31: 21

و احوط لانه مع الفصل اذا ذکر بعد ذلک ما فعل و کانت صلاته مع الاحتياط مشتملة علی زياده و لايحتاج الی اعادة بخلاف ما اذا وصل، و ماسمعت احداً تعرض بهذه الدقيقه

ج: من هم در ذهنم نبود، خيال نمی­کردم فيض، معلوم شده فيض هم ملتفت شده مطلب پس اين مطلب از زمان قرن دوازدهم بلی،

س: فی حديث عمارساباطی الآتی اشارة الی ذلک فلاتکونن من الغافلين

ج: پس معلوم می­شود ايشان هم ملتفت شده من خيال می­کردم به ذهن خودم شبهه رسيده، پس اول الفضل لمن سبق به اصطلاح، بلی معلوم می­شود اول به ذهن ايشان رسيده اما انصافاً هم بالاخره ايشان فقط آن نکته­ای را که ما اضافه کرديم يبنی علی اليقين در کلمات سنی آمده، آيا مراد زراره اين است که آن يبنی علی اليقين را تفسير بکند چرا عين عبارت اهل سنت را آورده آنی که بحث ما بود سر کلمه متن بود، بحث­های متن ايشان اگر اين يبنی علی اليقين نبود خب احتمال می­داديم بنای بر اکثر آن­هايي اصحاب فهميدند چون اين هم يک نکته­ای است انشاءالله تعالی اين يک مقدار مشروح­تر، گاهی اوقات روايت يک اجمالی دارد اصحاب يک جور خاصی می­فهمند، متن يک جور است فهم اصحاب در فتوی عوض می­شود اين را اصطلاحاً فيمابعد زمان مثلاً شايد مثلاً قبلش از زمان وحيد و اين­ها تعبير می­کنند به جبر ضعف دلالت چون متعرض قبلی­شان اين بود که جبر ضعف سند، جبر ضعف سند منجبر ضعف سند، ضعف سند منجبر بشود به عمل اصحاب، بحث ديگر اگر دلالت ضعيف بود آن­هم منجبر می­شود به عمل اصحاب يا نه؟ حالا غير از ضعف سند،

س: فهم اصحاب

ج: خود فهم اصحاب و فتوای اصحاب، می­تواند دليل ضعيف را تقويت بکند، دلالت روايت تمام نيست اين هم به نظر ما بد نيست يک بحثی راجع بهش بکنيم که فوائدی دارد خيلی لطيفی دارد، مجبوريم يک روز دو روز هم راجع به اين مطلب که آيا چرا اصلاً اولاً ما تحليل می­کنيم که اين از کجا پيدا شد ريشه­هايش کجا بود؟ و چرا اين را ما قبول بکنيم يا قبول نکنيم؟ پس اين راجع به اين روايت، عرض کردم ايشان فرمودند دقيقه­ای است که کسی ملتفت نشده، اين عبارتی که شما ديروز خوانديد نديدم آقای سيستانی در بحث يادم می­آيد که عبارت اهل سنت را خواندش، در تقريرات ننوشته اين،

س: اين نکته­ای که شما فرموديد اين در عبارت­های سنی هست، الآن با فرمايشات امشب من معلوم شد که سنی­ها بعدها آوردند

ج: احتمالاً،

س: نمی­شود گفت که زراره ناظر

ج: اول،

س: ايشان اول آورده، يعنی اهل سنت اگر هم گرفتند آن از

ج: الآن در اختيار ما نيست احتمالاً اهل سنت در کوفه چون کوفه طبيعت فقهش فقه قياسی بود يعنی از نص خارج می­شدند و يک حالتی روشن فکری خاصی دارند،

س: معروف بود عراق اين طوری بود ديگر

ج: نه ديگر کوفه مخصوصاً

س: مدينه

ج: کوفه مخصوصاً چون به اصطلاح ايرانی بيشتر بودند يک تفکر آزاد داشتند به اصطلاح اصلاً نحوه فکرشان، يعنی ممکن است اهل کوفه اين يبنی علی اليقين ازش لاتنقض اليقين بالشک را در آوردند يا اليقين لايزال بالشک ليکن فعلاً من شاهدی پيدا نکردم، آن اولين مطلبی هم که نسبت داده می­شود به اميرالمؤمنين است، در حديث اربعه مأه اين طور است علّم اميرالمؤمنين اصحابه فی مجلس واحد اربعة مأة باب من ابواب العلم اين ظاهراً به کوفه می­خورد، مال ايام مدينه نيست اين ظاهراً مال ايام کوفه است، حديث اربعه مأة اصلاً چرا بهش می­گويند اربعه مأة به اين جهت، اين حديث الآن خيلی بحث­های مفصلی دارد که چون الآن محل کلام ما نيست مثلاً کلمه صدوق رضوان الله تعالی عليه ايشان در خصال اين را آورده، و قبل از ايشان هم مرحوم تحف العقول ظاهراً حالا مرحوم در کتاب تحف العقول آورده جای ديگر هم ما نداريم اما خيلی پراکنده داريم، در کافی هست در نهج البلاغه هست حتی در کتب اهل سنت، دستور چه است؟ معالی الحکم چه است؟

س: معالم الحکم

ج: معالم الحکم هست خيلی هست يعنی در کتب اهل سنت در فرض کنيد در رواياتی که ابن الحديد از اميرالمؤمنين اين، يعنی اين حديث کاملاً توزيع شده در محاسن هست در کافی هست خيلی توزيع، در فقيه هست خيلی توزيع شده اين حديث تصادفاً حالا من الشئ بشئ يذکر، می­گويند که حديث کساء معروف است که سند ندارد يک سندی در اين کتاب آقای ابطحی مال حضرت زهراء چاپ دومش نه چاپ اول، در آنجا از يک نسخه­ای از عوالم اصلاً فتوکپی کرده آن نسخه را، نسخه خطی است در حاشيه­اش حديث کساء را با سند دارد، ايشان هم نوشته که آقای مرعشی خيلی آرزو می­کرد اين نسخه را ببينند و نديدند ايشان برای اولين بار آن نسخه را فتوکپی کرده پخش کرده يک فاطمه زهراء ابتداءً نوشته آن مختصر است متن عوالم است يک فاطمه زهراء چاپ دوم، ويرايش دوم است که خيلی هم مستدرکات در حاشيه دارد شايد دو برابر اولی است يا شايد دو برابر من جمله اين حديث کساء را آن­جا اين حديث کساء با همين اربعه مأه سندش يکی است حالا آن را می­خواستيم بگوييم، حديث کساء اگر آن سند،

س: عوالم نقل کرده

ج: اينی که، نه عوالم نيست کس ديگری نوشته،

س: بلی

ج: در حاشيه نسخه عوالم، خود عوالم نقل نکرده دقت می­فرماييد در حاشيه نسخه ايشان آمده دور تا دور حاشيه با سند هم آمده، با سند آمده، سندش بعينه سند حديث اربعه مأه است دقت، حالا مرحوم صدوق نوشته علّم اميرالمؤمنين اصحابه اربعه مأة باب من ابواب العلم، چون می­دانيد حديث اربعه مأه را گفتيم اين آقاي خداميان حفظه الله ايشان يک تخريج کرده، با شماره که گذاشته 375 تاست يا 377 به چهار صد نمی­رسد حالا چطور صدوق خودش چهار صد را نوشته،

س: روند بوده چهار صد

ج: خودش لفظ چهار صد را آورده، اما عبارت، البته ايشان چه کار کرده؟ ايشان ورداشته باز کلمات ديگری که روايت ديگری که با همين سند بوده، بالاخره چهارتايش کرده نوشته با اضافات چهار صدتايش کرده، اما در خود عبارت صدوق چهار صد نيست يعنی عدد چهار صد آمده اول حديث و لذا هم معروف شده به حديث اربعه مأه در عبارت تحف العقول ندارد اين عبارت در تحف العقول ندارد علّم اميرالمؤمنين اصحابه اربعه مأة باب من ابواب العلم، اين آن­جا نيست اما در نسخه خصال هست که حالا تفصيلش در محل خودش چون اين نسخه شناسی يکی از کارهای متن است اگر روش کار بشود به خاطر اين جهت است آن وقت اين را دقت بفرماييد که به اصطلاح مرحوم صدوق اين طور دارد: فان اليقين لايدفع بالشک، دفع با همان زوال بهتر می­خورد احتمال بسيار بسيار قوی است که اين مطلب را ابتداءً اهل کوفه از اميرالمؤمنين شنيده باشند و با آن حالات خاصی که در کوفه بود اين يواش يواش به عنوان يک اصل جا افتاده، اما فعلاً من در مصادر موجود اهل سنت اين تعبير را نديدم در مصادرشان متأخر زياد است هشتم، هفتم اين­ها زياد آمده اما خيلی برگرديم دوم يا سوم،

س:

46: 28

ج: لاينقض و لايدفع و لايزول و لايزال هيچ کدامش را نديدم در عبارات اهل سنت و اهل سنت از اين مطلب يکی قاعده استصحاب است قواعد ديگر هم استخراج کردند، اصحاب ما فقط قاعده استصحاب، دقت کرديد اصحاب ما با اين­که همان تعبير است لاينقض اليقين بالشک و انصافاً اين­که اين روايت سوم که نمی­خورد، حالا چون ديگر بحث ما به اين­جا کشيد روايت اول را هم بياوريد می­خواهيد از همين کتاب آقای سيستانی که گفتيد حديث اول را ايشان بياورند، چون احتمالاً احتمالاً به احتمال قوی اين شبهه بوده در ذهن آقايون قمی­ها مثل مرحوم ابن الوليد و صدوق که اين حديث مدرج است اصلاً اين کلام معلوم نيست مال امام باشد اين قسمت کلام که خوانديم ديروز، ديشب ديگر توضيحاتش را عرض کرديم حالا حديث اول را هم بياوريد، حديث اول ديگر حالا بناست يک کمی خارج شديم حالا اين هم يک توضيحاتی هم راجع به حديث اول، اولاً حديث اول روشن شد، يک مشکلی آقايون اصولی متأخره بهش برخوردند مثبت است اين اصلاً با استصحاب نمی­سازد چون استصحاب بايد مؤدای اصل مطابق باشد با موضوع لسان دليل، اين قاعده کلی، مؤدای اصل مطابق باشد مثلاً سابقاً طهارت بود، حالا هم استصحاب طهارت آن وقت لاصلاة الا بطهور، قاعده­اش اين طور است ديگر مؤدای اصل بايد مطابق، اگر مطابق نبود لوازم بود می­گويند مثبت، اصطلاح مثبت يعنی اين ديگر، چيزی خاصی نيست، آن وقت،

س: قائل به مثبت می­شود،

ج: آه؟

س: قائل نمی­شود به اثبات،

ج: خب قبول نکردند تعبد گرفتند،

س: مرحوم ميرزا که قبول کردند،

ج: بلی نه اين­ها مثل مرحوم شيخ و اين­ها قبول کردند در واسطه خفی،

س: نه ميرزا مطلق قبول می­کند،

ج: نه مثبت را قبول نمی­کند

س: ميرزای قمی بلی

ج: ميرزای قمی، نه آنهايي که اصل اماره می­دانند قبول می­کنند،

س: طرح نکرد، نه با اين حال استصحاب را اصل می­داند و مثبتاتش را

ج: نه نه ايشان در ذهنم نيست که اصل بداند، آقای خويي استصحاب را اماره می­داند اما اماره­ای که جنبه کاشفيت ندارد و لذا مثبتاتش را حجت نمی­داند از اين راه وارد می­شود اهل سنت عادتاً استصحاب را اماره می­دانند، اماره بودن هم مبتنی بر اين است که اصحاب نتيجه يک آماری است يعنی ما ديديم حوادثی که اتفاق افتاده بعد شک کرديم هشتاد، هشتاد و پنج درصد نود درصدش باقی بودند پس اگر شک کرديم، الظن

8: 31

شئ بالاعم، ظن پيدا می­شود از راه ظن وارد شدند نکته آماری، اما اين آقايون که اصل عملی می­گيرند از راه ظن نيست از راه تعبد است شارع گفته، و لذا اگر شما لانک کنت علی يقين من وضوئک را شايد حالا ميرزای قمی اگر چون می­گويد اين­جا گفته يقين بوضوء يقين را به عنوان لحاظ واقع ديده اگر به لحاظ واقع ديد مثبتاتش حجت می­شود اگر تعبد صرف، و لذا يک نکته اساسی باز در اين­جا اين است، در اين مطلب استصحاب اين است که اصولاً ما در باب حالا اين بحث متنش تأثيرگذار است اما اين مضمون می­شود با مضمون و دلالت اين­ها ما اگر يک مطلبی را گفتيم آن دليلی را که اقامه می­کنيم حالا روايت يا نه؟ بايد ببينيم بين اين دوتا تطابق باشد، فرض کنيم مثلاً از قرن دوم عرض کردم يواش يواش شروع شد مناقشه در اسانيد و اين سندش ضعيف است و اين ثقه نيست از حدود سال­های صد و چهل، صد و پنجاه اين مناقشات، اين مناقشات که شروع شد، سال­های صد مثلاً هفتاد، يکی سال­های صد و هفتاد، صد و هشتاد رسيدند ببينيد بيست، سی سال بعد آمدند گفتند آقا اين مناقشات را در خبر به اصطلاح ضعيف، در باب مستحبات نمی­کنيم که اسمش شد تسامح در ادله سنن، آن عبارت­شان، عبارتی سه­تا عبارت دارند، يکش هم چيز است عبدالله ابن مبارک خراسانی است، سه­تا عبارت است اذا جاء الحديث فی الفرائض شدّدنا و اذا جاء فی الفضائل تساهلنا خوب دقت کنيد متن اين است، خب فضائل يعنی فضائل اعمال نه فضائل اشخاص، يعنی فلان عمل مستحب است، فضائل اعمال اصطلاحاً فضائل اعمال هم يعنی ما می­گوييم مستحب، خب اين عبارت مطابق است با همان قاعده تسامح در ادله سنن، اذا جاء الحديث فی الفرائض، کارهای که واجب است شددنا و اذا جاء الحديث فی الفضائل اين عبارت را دارند، در همين چيز هم دارد کفايه خطيب بغداد دارد، ديگرانشان هم دارند البته بعدها اهل سنت در اين مطلب هم مناقشه کردند، تدريب الراوی اگر باشد ايشان و قال شيخ الاسلام بعد چهارتا شرح دارد فلان شروع کردند مناقشات که حالا من واردی، ببينيد نکته­ای که من می­خواهيم بگويم اين است اين عبارت با قاعده تسامح در ادله سنن می­خورد اين متن با اين معنی می­خورد آن وقت اصحاب ما بعدها که اين مطلب را قبول کردند اجمالاً حالا اين هم کی قبول شد؟ بحث­هايش باشد چون بعضی گفتند صدوق و اين­ها هم اين مبنی را قبول کردند چون صدوق اين حديث را آورده نه اين تساهلنا، ببينيد آن حديث که هست بين اصحاب من بلغه عن النبی، شئ من الثواب علی عمله، فعمل ذلک ارتماس ذلک الثواب کان له ذلک و ان کان سلم يقوله، و ان لم الامر کما، اين ذيل حديث پيش ما دو جور ذيل دارد يک جور ندارد و اين لم يکن الامر کما بلغ، و ان کان رسول الله لم يقوله ببينيد بحث سر اين است اين تعبير بلغ عن رسول الله ثواب، آن ثواب بهش داده می­شود اين معنايش تسامح در ادله سنن است لذا خوب دقت کنيد يکی از مطالبی که در باب به اصطلاح روايات به شدت محل کلام است اگر بخواهيم يک قاعده­ای يا يک اصلی را اثبات بکنيم اولاً معناي آن اصل و قاعده بايد روشن بشود که چه است؟ بعد آن دليل با آن قاعده می­خورد يا نه؟ آن متن با آن می­خورد يا نمی­خورد؟ اهل سنت متن­شان با تسامح در ادله سنن می­خورد و اذا جاء فی الفضائل تساهلنا، خيلی واضح است ديگر

س: سريح در تساهل است،

ج: تساهل است ديگر، بحث سر اين­که اين مثلاً آقای خويي می­گويد اين مال انقياد است اين ربطی به استحباب ندارد، دقت کرديد اين نکته فنی، اين نکته­ای که عرض کردم می­خواهم بعد هم متعرض بشوم آيا به، البته اين قاعده من بلغه عن النبی شئ من الثواب، اين را هم شيخ طوسی نقل نکرده و لذا اوائل اصولاً بين اصحاب مشهور نبوده اين روايت، در کافی نقل می­کند قبل از کافی محاسن نقل می­کند بعد از کافی هم صدوق نقل می­کند در ثواب الاعمال مرحوم صدوق در ثواب الاعمال نقل می­کند حالا اين هم نقل­هايشان بررسی نقل­هايشان هم يک بحث­هايي خاصی دارد که مطالبی به ذهن ما رسيده که آقايون نگفته، حالا آن کارهايش به جای خودش، ببينيد يک مطلب خيلی مهم شما استصحاب را اگر اماره گرفتيد بايد تعبيرتان به تعبير اماره بخورد اگر اصل عملی گرفتيد بايد تعبيرتان به آن بخورد يعنی نکته اساسی اين است، آنچه که در باب استصحاب الآن هست، اگر ما بخواهيم يک اصل عملی بگيريم در حقيقت نکته اصلی اصلی در باب استصحاب توسعة اليقين بقاءً يعنی به عبارت اخری يقين به حدوث را شما در مرحله بقاء توسعه می­دهي اين تعبد می­شود تعبد يعنی اين، توسعه اليقين بقاءً اما اگر شما از قاعده فلسفی وارد شديد که ما علت محدثه می­خواهيم علت مبقيه نمی­خواهيم اين ديگر ربطی به استصحاب ندارد، دقت فرموديد چون بعضی­ها هم از اين راه وارد شدند، اگر شما از نکته آماری وارد شديد که ما هشتاد، هشتاد و پنج درصد ديديم چيزی که سابقاً بوده ادامه دارد اين هم ربطی به استصحاب ندارد، آن وقت اين نکته خوب نمی­دانم چون حالا بحث متن هم هست اين نکته اگر معنايش اين شد که مفاد استصحاب بنا بر تعبد که آقايون متأخر ما قبول کردند از بعد از وحيد بنابر تعبد اين باشد که اين يقين شما به حدوث هنوز به حکم شارع بقاءً هست يا به حکم عقلاء فرق نمی­کند اين يقين را هنوز به اصطلاح باقی می­بيند نه اين­که وجداناً و تکويناً آن مباحث ديگر می­شود نه تعبداً می­گويد آن يقين را حفظ بکن، آن يقين به حدوث در مرحله بقاء هم باقی است ليکن تعبداً اين می­شود استصحاب آن وقت اين مشکلش کجاست؟ اين چنين معنايي اصلاً معنا دارد که بهش امر و نهی تعلق بگيرد، لاتنقض اليقين بالشک يعنی چه؟ آن نهی بهش تعلق گرفته، چون يا لاتنقض اليقين بالشک است که نهی بخوانيم يا لاتنقض اليقينَ بالشک است چون عبارت روشن نيست که نهی است يا نفی است؟ به هر حال بايد فعل اختياری باشد،

س: اگر نقض شد ديگر معنا ندارد

ج: دقت کرديد لذا با آن معنايي که مرحوم آقای حاج شيخ، من نديدم آقای شيخ هادی اين نکته را ذکر کرده يا نه؟ لذا اين با استصحاب نمی­سازد اصلاً تعبير نمی­سازد لذا ديدم آقای سيستانی متنبه شدند می­گويند اين کنايه است مثل زيد کثيرالرماد است لاتنقض يعنی يقينت باقی است کنايه، خب معنايي کنايي هم دليل می­خواهد،

س: نه يقين وصفی، حکمی را منظورش است

ج: خيلی خوب باقی است اين نه به معنايي، اين ديگر فعل اختياری من نيست که لاتنقض بهش نمی­گويند، اين بايد مثل زيد کثيرالرماد بگوييم کنايه است از اين­که جواد است يا کنايه است از اين­که خيلی بخيل است حتی خاکسترش را هم نگه می­داشته، حالا کثيرالرماد ممکن است از بس پخت و پز دارد رمادش خاکسترش زياد است، ممکن است آدم خسيس و بخيلی است خاکستر را هم نگه می­دارد دو احتمال هست، اين کثيرالرماد اين زيد کثيرالرماد اين يک معنايي کنايي است آن وقت بنابراين شما بايد بگوييد لاتنقض يک معنايي کنايي شده و لذا مرحوم آقای حاج شيخ هادی من چون نديدم نسبت نمی­دهم می­خواهم بگويم اين مناسب است اگر ايشان اين راه رفته، اين مشکل پيش می­آيد ايشان می­گويد بايد يک،

س: معناي کنايی در جايي است که معنايي حقيقی را بشود اراده کرد، اين­جا اصلاً معنايي حقيقی امکان ندارد اراده بشود و لذا مجاز است اين­که،

ج: مجاز نه، کنايه را در مقابل تصريح می­گيرند نه در مقابل مجاز، حقيقت در مقابل مجاز است اين­جا معناي حقيقی و مجازی مراد ما نيست آن کلمه کثير به معنای کثيرالرماد هم به معناي خاکستر ببينيد در معناي مجازی اراده نشده اصطلاحاً کنايه را در جايي می­گويند که يک کلام گفته می­شود مرادش چيز ديگری است نه اين­که لفظ کثير گفته مراد اکثر باشد مثلاً همه­اش نباشد، معناي مجاز و حقيقت نيست کنايی در مقابل صريح يا تصريح است حقيقت در مقابلش مجاز است اين­که من نگفتم حقيقی و مجازی، گفتم کنايي و صريح

س: اين اصطلاح است خب معنايش می­گويند

ج: نه، ببينيد تنزيل ادبی است کلاً می­توانم حالا هردو را به معناي تنزيل ادبی به معناي اعتبارات ادبيه مثلاً که مرحوم آقای حاج شيخ محمدحسين هم دارد، چيز اعتباری، ادراکات اعتباری ممکن است هردو را ما، يک معناي جامعی را فرض بکنيم اشکال ندارد مشکل ندارد اما من کنايي که گفتم يعنی وقتی می­گويد لاتنقض نه اين­که تو نقض نکن، من می­گويم باقی است يعنی اين کنايه می­شود ديگر دقت کنيد،

س: طبيعتاً اثرش است که ديگر چون وصف که تعبدی نيست

ج: خب احسن و الا خلاف امر است می­گويد لاتنقض نکن، نکن

س: چون سهو کرده بهش می­گويد نکن،

ج: اما اگر فرض کنيم معنايي که حاج شيخ هادی گفت شما وضوء گرفتيد نقض نکن وضوء را، اين­جا آن معنی دارد ببينيد،

س: چون وضوء که بوده

ج: وضوء را نقض نکن، روشن شد اين نکته را من ديدم آقای سيستانی يک وقتی می­گفتند در درس­ها حالا نمی­دانم آخرش ملتزم آن وقت اين،

س: می­شود مثل آقای

ج: نه ديگر تقريرات را نوشته،

س: آقای نائينی اين­ها شاگردهای حاجی شيخ هادی

ج: حاج شيخ هادی، دقت کنيد نمی­دانم دقت کرديد، من می­گويم چون استصحاب ايشان، من استصحاب را از آن نسخه به اصطلاح سنگي­اش يک

42: 40

ورداشتم چون چاپ نشده، اخيراً ديگر عطبه چاپ کرده، دارم استصحاب نشد نگاه بکنم، ايشان اعتقادش اين است که اصلاً اين روايت ناظر به قاعده مقتضی و مانع است نه ناظر، آن نکته را دقت کرديد شما هميشه اين خيلی نکته بود يک قاعده­ای را که می­خواهيد اثبات بکنيد دليلش را هم نگاه بکنيد آن مقدار از دليل در بيايد، دقت می­کنيد، مثلاً قاعده تسامح در ادله سنن از من بلغ در نمی­آيد از آن عبارت در می­آيد،

س: کلاً قواعد اصطيادی اين طوری اند،

ج: اصطياد نه، اصطياد نه، استظهار، اصطياد نه اصطياد اصلاً من در آوردی است ديگر خودش جمع می­کند اصطياد،

س: از لسان دليل در می­آيد

ج: می­دانم بايد از مجموع در بياورد، آن وقت بايد مقايسه بکند، ببينيد در اين­جا، عبارت آقای سيستانی آوردی راجع به حديث اول سندش،

س: حديث اولی

ج: لاتنقض اليقين بالشک، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم اين يک مشکل و لذا آقای سيستانی يادم می­آيد می­گفت اين کنايی است خب اصل اشکال اين­که کنايی خلاف ظاهر است که، من نديدم آقای حاج شيخ هادی به اين وجه استدلال کرده باشد ليکن اين مناسب، دقت کرديد چون تعبير يک تعبيری است که فعل اختياری من است اين با آن مرادی که از حديث می­خواهد نمی­سازد، مراد ايشان چه است؟ مراد اين­که يقين باقی است، يقين باقی را گفت نقض نکن، يعنی مراد جدی اين است که يقين باقی است خب اين می­شود کنايي، اما اگر آن معنايي که آقای شيخ هادی گفت اين درست در می­آيد چرا؟ چون می­گويد شما يقين به وضوء داشتيد،

س: خب هنوز هم دارد،

ج: داشته باش، هنوز هم داشته باش

س: آيا تعبيرش اين است که لاتنقض الوضوء بالشک

ج: بلی گفت فانک کنت علی يقين من وضوئک،

س: دارد بالشک را

ج: بلی

س: اگر بالشک را دارد بازهم آن­جا هم همين است نمی­شود، چون نقض وضوء به شک معنی ندارد

ج: نه لاتنقض اليقين بالشک، فانک کنت علی يقين من وضوئک،

س: بلی

ج: اخباری­ها می­گويند چون گفته يقين من وضوئک در موضوعات می­آيد در شبهات حکميه نمی­آيد و اين­جا ما اضافه کرديم که اين­جا احتمالاً امام دارد آن روايتی که از پيغمبر که الآن خواند و الاصل، امام دارد آن روايت را تطبيق می­کند همچنانکه­ پيغمبر در نماز فرمودند اعتناء نکن ما خارج نماز هم همان را می­گويم يعنی به عبارت اخری فانک تعليل تعبدی باشد،

س: بلی

ج: يعنی تعليلی به سنه، خب اين­ها خيلی ظرافت­های فراوانی است که در مجموعه متن و دلالت و اين نکات مراعات، پس بنابراين اشکال اين روايت اين است غير از حالا اشکال مثبت بودن، غير از اشکال، اين معنايي که شما از استصحاب می­خواهيد، اگر مرادتان اين است که با آمار مراجعه می­کنی، شما نگاه بکن اکثريت هنوز باقی، اين بحث ديگری است شما می­خواهی اصل عملی درست کنی، اصل عملی با فعل اختياری نمی­سازد اصل عملی اين است که يقينت باقی است، چه جوری گفته يقينت باقی است؟ نقض نکن، نقض نکن يعنی چه؟ بايد يک چيزی باشد که قابل نقض باشد، ايشان می­خواهد مرحوم نائينی اين را بگويد، نقض نکن، مرحوم آقای حاج شيخ هادی يعنی به عبارت معروف علمای ما، ديدم آقای سيستانی هم گفته بود حالا نمی­دانم ايشان چاپ کرده يا نه؟ ببينيد نقض نکن يعنی باقی است می­شود کنايي، مثل کثيرالرماد يعنی جواد، اما اگر آمديم گفتيم اين قاعده مقتضی و مانع به اين تصوير است اين­جا نقض نکن واضح است حالت اختياری دارد يعنی شما يک وضوء گرفتيد شک کردي، از آن وضوء رفع يد نکن آثار را بار کن اين­جا فعل اختياری معنی دارد، دقت کرديد می­خواهم نکات،

س: بلی بلی منتهی فی النفس شئ،

ج: بفرماييد نه اشکال، اين من خيلی خلاصه­ای بحث­های است که اين­ها گاهی در حوزه­های ما طول می­کشد می­دانيد که ديگر، حالا داريم در ظرف ده پانزده دقيقه اين­ها را جمع و جورش می­کنيم خيلی،

س: در واقع هرکدام يکی کدی هست راجع به

ج: احسنتم دقت فرموديد، اين البته عرض کردم اين بحثش در سر متن نيست، تأثير متن در دلالت است اين هست، مثلاً فان اليقين لاينقض بالشک آن­جا باز بهتر است اليقين لايزول بالشک باز بهتر از لاتنقض اليقين، لاتزيل اليقين، چون آن­جا فعل، اين­جا

س: فرقی ندارد حتی اليقين لايزول بالشک در امور اختياری معنی ندارد لايزول

ج: خب يعنی تعبد می­شود،

س: چون قطعاً يقين با شک زايل می­شود در حالت وصفی

ج: خب تعبد دارد می­کند ديگر، و لذا بايد تعبد بگوييم تعبد،

س: در هر حال می­خواهم بگويم

ج: نه لاتنقض­اش دستور است امر است

س: آن معلوم است پس اشاره به حکم آثار است

ج: خب می­گويم می­شود کنايه ديگر،

س: بلی ديگر

ج: اين­ها می­خواهد، چون اصل اين است که عدم کنايه باشد آن وقت اگر حملش بکنيم به ظاهرش،

س: حقيقت بشود

ج: چرا، حقيقت

س: امکان ندارد حاجی آقا يقين اصلاً امکان ندارد با شک زايل می­شود اين امر تکوينی است

ج: نه می­گويد شما آثار وضوء را با شک بر ندارد، هنوز آثارش را بار کن، نماز بخوان،

س: خب آثار، باز سر خود شد ديگر يعنی ناظر به آثارش شد

ج: می­دانم ناظر به آثار شد به فعل اختياری ما نمی­گويد يقين باقی است نمی­خواهد بگويد يقين باقی است شما اگر استصحاب را اين گرفتيد، توسعه اليقين بقاءً اگر اين گرفتيد اين در نمی­آيد اين عبارت، حالا عبارت آقای سيستانی راجع به، اولاً سند حديث ببينيم چه دارند؟ يک بحثی ايشان دارند که مشهور اصحاب گفتند صحيح است حالا آن نمی­خواهد بلی ايشان می­گويد نه، مرحوم شيخ در تهذيب منفرداً اين را نقل کرده و از طريق استادش مفيد است، در سندش پسر ابن الوليد است، آن وقت جواب می­دهند که نه، ظاهراً از کتاب حسين ابن سعيد است و صاحب وسائل هم همين طور الی آخره، اين بحث حالا باشد بحث سندش باشد بعدش؟

س: اشکال دومی ه در سند دارند، اشکال دومی که در سند دارند اين­که اين روايت مضمره است

ج: مضمره است اين را

س: اشکال گرفتند که اين را هم باز جواب می­دهند

ج: اين روايت مضمره چون در تهذيب آمده سئلته عن حريز عن زراره قال سئلته در اين­جا اشکال کردند که اين شايد اصلاً و من احتمالی که خود، حالا ايشان جواب ايشان را بخوانيد تا من عرض کنم،

س: ايشان يک رفت و برگشتی می­کند که،

س: در کدام کتاب است؟

ج: همين تقريرات استصحاب­شان

س: تقريرارت استصحاب جلد يک صفحه بيست،

س: آقای مهری،

ج: بلی، و جوابی که هست عمده­اش اين است مرحومی

س: آقای مهری که شاگرد بود، کدام؟

ج: همين آقايي که در کويت است، آقا حاج شيخ مرتضی رفيق­مان

س: حاج شيخ مرتضی

ج: بلی

س: در ايران بود از اين جا رفت کويت،

ج: بلی ايران بود رفت کويت، علی ای حال

س: اشکال ديگر ان قلت قلت می­کند که جواب می­دهند که قادر می­شود زراره اين را از غير امام نقل می­کند ايشان اتفاقاً بر عکس آدم مثل زراره با خيلی­ها مناقشه می­کرده و اين­ها

ج: اين مضمرات بود، جواب کلی که در مضمرات است،

س: جوابی که در اين­جا می­دهند می­گويند آن ضمير سئلته بلا مرجع می­شود و زراره اين چيز بکند، اين تدليس را انجام بدهد

ج: نه،

س: اگر می­خواست از غير

ج: اصلاً اين متعارف بوده و عن زراره عن جعفر قال سئلته حالا اين­جا حريز عن زراره قال سئلته يعنی سئلت زراره چه مشکل دارد اين که اصلاً خيلی عجيب است،

س:

39: 47

من الآن می­گويم،

ج: نه اين­که اشکال يعنی مشکل اين است که اين کلام يک کلامی است بين حريز و زراره، چرا مثلاً مشايخ قم مثل کلينی نمی­آيند حديث را نقل بکنند، البته اين حديث الآن در کتب ما به اسم عن ابی جعفر است زراره عن جعفر قال سئلت اين از زمان بحرالعلوم شده بحرالعلوم اين جور نقل کرده می­گويد در تهذيب نيست اسم ابی جعفر چون ايشان آن شب اشاره کردند که مصادر نيامده در عين حال اين نکته را آن وقت اگر اين باشد اين اصلاً سؤال و جواب بين حريز و زراره است و مشايخ قم نظرشان اين بوده که اين سؤال و جواب بين ايشان است اصلاً از ابی جعفر نيست پس ايشان

س: قلت له نه سئلت عنه

ج: خب فرق نمی­کند قلت له، دقت کرديد چه است اشکال چه است؟

س: نکته دوم اين است که

ج: ايشان سعی می­کند يک جواب هم کلی در مضمرات است که کتاب کافی و اين­ها يا کتاب تهذيب سعی­شان

س: نمی­شود که اين­جا گفتگو بين حريز و زراره باشد

ج: چه اشکال دارد

س: چون اين قال قلت له، يعنی قلت للزراره جواب اين است فقال يا زراره، نمی­شود که زراره جواب داده باشد اين جوری، جواب زراره باشد ابتدای حديث،

ج: اگر يا زراره دارد نمی­شود اما ندارد قلت له دارد،

س: بلی اما بعدش يا زراره لذا آقای سيستانی می­فرمايند که اين در اين­که گفتگو با زراره است که مشخص است، زراره هم از يکی از يک نفر پرسيده هم مشخص است اما اگر می­خواسته يک نفر غير از امام باشد می­گفت

ج: خب ديگر اگر اين شبهه بود نه سئلت رجلاً

س: نه می­خواسته

ج: نه اگر شبهه بود می­شود گفت اين طور گفت که شايد در نسخه مشهور قم يا زراره نبوده درش اصلاً،

س: و اين يا زراره که قطعی است

ج: الآن مصدر يکی است فقط تهذيب است ديگر منفرد است تهذيب چون تهذيب منفرد است الآن ما نمی­توانيم مقايسه با نسخه ديگر بکنيم چون نسخه ديگر نداريم الآن ازش،

س: چه منافاتی دارد با چه؟

ج: يعنی کلام بين حريز و زراره باشد

س: يعنی معصوم می­فرمايد که

س: يعنی يک آدم ديگری است به غير از زراره، ايشان می­گويند آن آدم ديگر هم اگر کسی غير از امام بود

ج: نه بايد سؤال بين زراره و کس ديگر نباشد نه،

س: هم ايشان که زراره و اين شخص غير از امام اگر باشد تدليس می­شود

ج: نه تدليس نمی­شود چون زراره شاگرد حکم است يک احتمال البته اين خب خيلی بعيد است، که حريز يک کلامی بين حکم ابن عتيبه و بين زراره بشود در کتاب صلاتش بياورد خيلی بعيد است الآن مشکل اين حديث چون منفرد است جای ديگر کلاً نيامده و اسم امام در اول ذکر نشده حالا فرض کن در وسطش آمده يا زراره، نسخه­ای الآن روشن ازش نداريم آن نسخه­ای معروفی که در قم بوده نسخه ابراهيم ابن هاشم است در آن نسخه نقل نکردند، مشکل کار اين است، اين نسخه­ای که شخص نقل می­کند منفرداً از کتاب حسين ابن سعيد نقل می­کند، که اين هم جزو مصنفات است دقت فرموديد مشکلی که درست می­کند، يعنی به ذهن انسان می­آيد که اين حديث يک مشکلی داشته که بزرگان قم کلاً نقل نکردند نبايد همچون صاف صاف باشد حالا اين هم يک معنی، چندتا معنی هم که عرض کرديم يک مطلب ديگری که من چون يکی دو سال اخير تصادفی در کتاب بدايه ابن الرشد ديدم چون در اين­جا مسأله خواب است می­گويد چرت زده فلان، و نشد هم من تحقيق بکنم در غير بدايه ابن رشد داريم يا نداريم؟ الآن نشد يعنی چون من اهل سنت را غالباً ديدم يادم نمی­آيد اين را جای ديگر ديده باشم ابن رشد در مسأله خواب می­گويد که علماء فقهاء دو مبنی دارند دو مذهب دارند يکی مذهب يقين، يکی مذهب شک، ابن الرشد اين جور نقل می­کند می­گويد من در کتب اهل سنت،

س: کدام کتاب بوده

ج: بدايه المجتهد،

س: بدايه

ج: می­خواهيد بياوريد مذهب شک و مذهب اليقين، در بدايه المجتهد ابن رشد می­گويم چون اين دوتا را ما استصحاب را گفته بودم نديده بودم اخيراً پيدا کردم اين نکته را اين­جا الآن عرض بکنم، چون گفته نشده و هيچ کدام از آقايون هم متعرض نشدند آن،

س: مسأله اختلاف علماء فی النوم علی ثلاثة مذاهب، مسأله ثانيه در نواقض وضوء، می­گويد که اختلف العلماء صفحه 32 حالا اين چاپی که من دارم جلد يک، اختلف العلماء فی النوع علی ثلاثة مذاهب، الاول فقوم رأوا انه حدث فاوجبوا من قليله و کثيره الوضوء

ج: اين­که به منسوب ما، معروف به ما است

س: و قوم رأوا انه ليس بحدث فلم يوجب منه الوضوء الا اذا تيقن

ج: اين مسلک يقين است يعنی اگر خوابيد هنوز وضوئش باقی است تا يقين پيدا بکند در حال نوم مثلاً حدثی ازش صادر شد روشن شد،

س: بلی

ج: اين سؤال زراره هم اين­جا از چرت است، اين به اين مسلک يقين خيلی می­خورد مسلک بعدی اگر شک هم کرد خوابيد شک کرد وضوئش باطل است دوتا مسلک اصلی روشن شد

س: افراط و تفريط و متوسط

ج: متوسط، يک مسلک، نه اين دوتا مسلک اصلاً نوم را مبطل نمی­دانند، آيا قمی­ها اين روايت را به اين معنی گرفته بودند لذا نقل نکردند، اين چون تا حالا گفته نشده يک چيزی بگوييم که تا حالا گفته نشده سر اين­که قمی­ها دقت کرديد، گفت لانک کنت علی يقين من وضوء آن کلمه يقين و لاتنقض اليقين بالشک اين با همين مذهب شک که ايشان می­گويد می­گويم تا حالا نديدم احدی اصلاً، چون من آن را اصلاً نديده بودم اولين بار در اين کتاب ابن حزم ديدم يک مسلک اين است که اصلاً نوم خودش حدث است که اين مسلک اصحاب ماست فعلاً هم مسلک اين است، يک مسلک اين است که خودش حدث نيست اگر خوابيد يقين پيدا کرد حدث ازش صادر شده آن وقت وضوئش باطل است يقين نداشت درست است با شک وضوئش درست است، مسلک دوم نه اگر خوابيد شک کرد وضوئش رفته آن وقت وضوئش باطل می­شود اگر شک کرد نمی­خواهد يقين به ناقض پيدا بکند دقت کرديد، آن وقت احتمالاً اين حديث متأسفانه با مسلک يقين جور در بيايد

س: ناظر به آن مسلک

ج: مسلک، ناظر به آن است، شک را رد می­کند می­گويد اگر خوابيدی مشکل ندارد، يقين پيدا کردی وضوء يعنی نوم حدث نيست نوم به عبارت اخری، چون تا حالا کسی نگفته، آيا خيلی عجيب است اين­جا

س: ناظر به سوم است اين­جا خواست اين را رد کند

ج: مذهب شک را رد بکند

س: آری

ج: به مجرد يعنی يقين را اثبات می­کند

س: نه يقين را اصلاً يقين به حدث را نه،

ج: چرا لانک کنت علی يقين من وضوئک ببينيد اگر خوابيدی چرت زدی يقين داشتی وضويت از بين رفت درست است،

س: در ذيلش آخر می­گويد اگر خوابيدی انما النوم فلان، اين­ها می­گوييم و لذا می­گوييم و لذا می­گويد مبطل است

ج: بلی نه نوم با اين دليل اين اولاً خفقه و يعنی چرت زدن است، می­گويد مهم در اين­جا الخفقه و الخفقه

س: بلی ديگر ما هم در ادامه­اش می­گويد

ج: بلی يعنی اين­که می­گويد چرت زدم، امام می­گويد اين اعتبار ندارد چرت بزنی و اين­ها مهم نيست، مهم اين است که اگر يقين به حدث پيدا کردی وضويت باطل است،

س: تعبير به يقين به حدث نيست

ج: اما با شک، لانک کنت علی يقين من وضوئک و لاتنقض اليقين بالشک واضح است ديگر به مجرد شک از آن يقين دست بر ندار،

س: می­شود بگويي شک به حدث

ج: بلی شک

س: هم امام برای نوم بعدش برايش نوم

ج: حالا حديث را

س: چشم و گوشت بسته شد مبطل است اين يعنی که بحث يقين نيست

ج: ببينيد آن­جا چون می­خواهد بگويد

س: خود خوب را مبطل می­داند

ج: نه خواب اگر بود کلاً ديگر اين تعبير نبود يعنی اگر حالت چرت شما جوری بود که اين حرّک فی جنبه شئ و هو لايعلم، اين طوری دارد

س: اين را مبطل می­داند

ج: نه بلی، نه و هو لايعلم اين­جا را مبطل می­داند چرا،

س: خب اين

ج: چرا نه نکته­اش همين است که اين­جا آن مثلاً حدث ازش يقيناً صادر يعنی نکته را روی يقين برده نه نکته را روی نوم برده حالا حديث را می­خواهيد يک بار ديگر بخوانيد مشکل ندارد اين مطلب اگر باشد چون يک نکته­ای است که چرا مرحوم کلينی و صدوق اين را نياوردند کلاً اين نبايد عادی باشد

س: تازه معلوم شد زراره چرا آورده اين را

س: چون اهل سنت آن جور نظری بوده

ج: خيلی عجيب است اگر

س: روايت دارد حسنه ابن عبدالله اشعری دارد که لاينقض الوضوء الا حدث و النوم حدث

س: و النوم حدث

ج: اين داريم خب اين روايت

س: اين خلاف آن مسلک يقين است

ج: اين به خلاف هردو مسلک است هم شک هم يقين

س: صاحب حدائق اين را به عنوان روايت جمع در بين دو دسته­ای

ج: چون ما روايت عدم ناقض نوم هم داريم آخر،

س: بعد ايشان اين

ج: صدوق هم عقيده­اش اين است که اگر نشسته بود و خوابيد قبول ندارد خوابيد اگر خوابيد و الا نشسته خوابش برد اشکال ندارد

س: حالا اين اهل سنت همه­اش نشسته می­خوابند و پا می­شوند نماز می­خوانند

ج: صدوق فتوايش اين است

س: جمع بين روايات گرفته که رواياتی که ناقض نيستند عدم ناقضيت نوم را می­گويند در واقع تقييد اين است چون آنها عدم حدث نوم را دارند می­گويند

س: درست است

ج: آن وقت اين شبهه تقيه اگر آمد يعنی اين­ها شايد در روايت زراره اين شبهه را داشتند که از اين روايت قاعده يقين در باب نوم پيدا می­شود پس نوم بنفسه مبطل نيست، دقت کرديد نوم بنفسه مبطل نيست امروز ديگر بنا بود راجع به متن صحبت کنيم ليکن از متن هم رفتيم به دلالت، البته مطالب خوبی را شد، مطالب خيلی نافعی بود

س: هرزگاهی يک متن

ج: بلی، راجع به اين متن ديگر به حد کافی استيعاب شد اگر،

س: صريح هم داريم که خواب مشکلش با حدث است نه خود خواب

س: ماها

33: 57

اين ول نمی­کند

ج: داريم عرض کردم داريم

س: نه اين روايتی که ايشان گفتند در شيعه هم داريم در موردی که الآن در بدايه از ابن رشد داشتيم

س: خب بخواند خوب است حاجی آقا

س:

41: 57

حين سئل فی رواية الکنانی حين سئل عن، من دارم از حدائق الآن می­خوانم حين سئل عن الرجل يخفق و هو فی الصلاة فقال

ج: يُخفق، اخفق چرتش زد کله­اش پايين افتاد

س: ان کان لا

ج: اخفق يخفق باب افعال است اما لازم است متعدی نيست

س: ان کان لايحفظ حدثاً منه ان کان فعليه الوضوء و ان کان يستيقن انه لم يَحدث

ج: لم يُحدث

س: لم يُحدث فليس عليه وضوء و لا اعاده

ج: عين همان است،

س: بلی

ج: يعنی اگر شک کرد

س: عين سنی است

ج: عين سنی است ديگر

س: آخر طرف تقيه می­کرد گفت شما سنی هستي، گفت نه من هنوز سگ سنی نشدم

ج: حالا اگر بنا شد اين را چاپ بکنيد اين­هايش را ديگر چاپ نکنيد، ضبط ضبطش هم بلی دقت فرموديد آقا اين اگر اين طور باشد نه من دنبال اين بوديم که چرا اصحاب آن هم دوتا از بزرگان قم اين را نياوردند اين نکته بايد داشته باشد يا احتمال دارد که اين کلام خود زراره بوده مثل در احتمال حديث سوم هم اين را گفتيم يا احتمال دارد که اين را رو آن قاعده گرفتند يعنی فهميدند که اين معنايش اين معنايش اين است که نوم بنفسه، چون روايت معارض هم داشتيم کنانی مراد ابوصباح کنانی است ابوصباح کنانی از نوادر روات ما هستند که امام معصوم گفت حضرت فرمود تو ميزان هستی، يعنی اصلاً ترازو هستی قلت بعضی از ترازوها کج و معوج اند مثلاً درست، فرمود انت ميزان لا عين فيه امام معصوم راجع به ابوصباح ابراهيم ابن نعيم کنانی به اصطلاح ايشان راجع به ايشان امام معصوم توثيق کردند که فوق همه توثيق­هاست و البته اگر ابی الصباح کنانی باشد خيلی وقت­ها هم با حديث حلبی مشترک در می­آيد شايد مشترک باشد حالا اگر آن باب طهارتش را بياوريد اين مطلب را پس،

س:

38: 59

ردش نکرده

س: اصلاً اين روايت عرض کردم شاهد جمع گرفته، مخصوصاً که ايشان صاحب حدائق اين مسأله را هم اصلاً آورده مسأله­ای که آيا نوم خودش حدث است يا منشأ حدث است؟

س:

49: 59

چيز نيست

ج: اما يقين و شک که ندارد، دو مسلک يقين و شک که ندارد

س: نه ندارند ولی

ج: اين تعبير را من در بين شيعه نديدم که در باب نوم غير از حدث بودنش دو نکته ديگر هم هست، يکی مسلک يقين است که نوم حدث نيست اگر يقين پيدا کرد به صدور حدث آن وقت وضوئش باطل است

س: تقريباً همين را می­گويد ديگر

ج: بلی اگر شک پيدا کرد يک مبنی اين است که شک پيدا کرد وضوئش باطل است

س: عبارت

14: 0: 1

تمام شد در اين مرحله لذا تيقن بالحدث

س: بدايه نه،

س: بدايه بلی

ج: بدايه ابن رشد

س: اذا، فلم يوجب منه الوضوء الا اذا تيقن بالحدث علی مذهب و الا يعتبر الشک و اذا شک علی مذهب من يعتبر الشک

ج: مذهب اسمش است مذهب شک مذهب يقين

س: مذهب فقهی

س: حتی ان بعض السلف کان يوکل بنفسه اذا نام من يتفقد حاله

ج: تو مواظب باش مثلاً

س: اين­جا حاضر است هردو واحد هم جمع ­می­شود

ج: اين ديگر خيلی خنده­دار است اين ديگر از فقه خارج شد

س: همين يک تکه­اش را خواستی بخوانی؟

س: از آن سلف کذايي بوده

ج: بلی از آن،

س: مسأله را تا آورده در اقوال شيعه گير کرده خودش می­گويد که

ج: روشن شد من اين تعبير را فعلاً در کتب اهل سنت می­خواهيد مغنی را بياوريد من نديدم اين تعبير ابن رشد را من نديدم چون ابن رشد انصافاً در بدايه بسيار کتاب نافعی است چون فيلسوف است خيلی با ديد باز اين مسائل را نگاه می­کند ريشه ­يابی می­کند خيلی حالت فقهائی و اين­ها ندارد، يک ديد بازی وارد مسائل می­شود و سبب الخلاف اينی که اين­جا روايت ضعيف است و قياس منهم من قدم القياس منهم من قدم الرواية اين طوری خيلی،

س:

31: 1: 1

ج: خيلی مبانی را روشن يکی از امتيازات بداية المجتهد ابن رشد انصافاً اين است يک کتابی هم در طيب دارد کليات فی الطيب آن هم همين طور است و انصافاً هم خيلی قشنگ مسائل طب قديم را دارد همان ديد فيلسوف مآبانه خودش خيلی قشنگ روشن می­کند

س: نه ايشان حالا خلاصه است چون مذهب شيعه بحث شد ايشان می­گويد که ظاهر اخبار اين است که نوم حدث است من حيث کونه حدثاً موجب لنقض طهارة و به جزم بعض افاضيل المتأخرين و نقل ان الظاهر انه هو المشهور بين الاصحاب لا باعتبار احتمال الحدث حالته کما ربما يفيهمه بعض عبائر اصحاب بعد ايشان اين بحث­ها را می­کنند می­گويد لکن روی الصدوق فی العلل و العيون بسند المعتبر عن الفضل ابن شاذان

ج: که غير معتبر است

س: آن­جا در فضل تصريح است که نوم مشکل حدث در ضمنش است

ج: همان مذهب شک روشن شد آيا واقعاً اصحاب ما که اين حديث را قبول نکردند نکته اين بود که اين روايت ناظر به مذهب يقين است يعنی نوم بنفسه ناقض نيست مگر يقين پيدا بکند به صدور حدث، فانک کنت علی يقين من وضوئک تعبير را دقت کنيد و ليس لک ان تنقض اليقين بالشک اعتبار به يقين است اگر يقين پيدا کردی حدث صادر شده حال نوم آن وقت وضوء بگير و الا فلا،

س: يقين به نوم

ج: نه يقين به حدث صدور حدث

س: حدث در ضم نوم.

ج: حدث در ضمن نوم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.